

أمّ المصائب

زینب (س) در طول سالهای زندگی خود با حوادث بسیار تلخ تاریخ اسلام روبه رو شد و وجود همین حوادث، از او چنان بانویی درد آشنا و خود گرفته با مشکلات ساخت که دشوارترین روزهای پرحادثه تاریخ که مردان تاریخ را تاب و تحمل آن نبود نه تنها در روح بلند و نیرومند او کوچکترین خللی ایجاد نکرد، بلکه استواری و مقاومت او که با منطق رسا و آتشینش توأم گشت، پایه های کاخ اموی را متزلزل ساخت و سرانجام به نابودی کشانید.

برخی از این حوادث عبارتند از:

رحلت جد بزرگوارش پیامبر خدا (ص) در سال دهم هجرت.

شکسته شدن حشمت و احترام پدر و خانواده پدری و غصب حقوق آنان و حمله حزب مخالف اهل بیت علیهم السلام به خانه ایشان.

شهادت مادرش زهرا (س) در سال دهم هجرت.

فتنه های جمل، صفین و نهروان در سال های ۳۵ تا چهلیم هجرت.

شهادت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (ع) در سال چهلیم هجرت.

هتاکي ها و جسارت های معاویه و پیروانش به امام حسن (ع) و لعن و سب علنی خطیبان درباری به امیرمؤمنان.

شهادت امام حسن (ع) و جریان دفن آن حضرت در بقیع در سال پنجاهم هجرت.

جدایی از همسر و هجرت با امام حسین (ع) از مکه به سوی عراق در سال شصتم هجرت.

جریان عاشورا در سال شصت و یکم از هجرت و شهادت امام حسین (ع) و یارانشان به ویژه دو یا سه فرزند زینب (س).

اسارت.

به دلیل همین مشکلات و مصیبت ها بود که زینب به «ام المصائب» شهرت یافت.

زینب (س) و پرستاری

با این همه، جای اشاره به این نکته باقی است که زینب افزون بر مسئولیت های سنگینی که در جریان عاشورا و کربلا پذیرفته بود مسئولیت پرستاری جسمی و روحی اهل بیت امام حسین (ع) را به عهده داشت. زینب (س) در جریان کربلا پرستار تنها جسم نبود، بلکه به مراقبت روح نیز توجه داشت.

امام سجاد (ع) می‌فرماید: «در روز عاشورا وقتی پدرم را کشته و به خون آغشته دیدم و دیدم که فرزندان آن حضرت با برادران و عموهای خود به شهادت رسیده‌اند و از سوی دیگر زنان و خواهران را مانند اسیران روم و ترک مشاهده کردم فوق العاده نگران و ناراحت شدم و سینه‌ام تنگی کرد و نزدیک بود که روح از بدنم جدا شود. همین که عمه‌ام زینب مرا بدین حال دید گفت:

«ما لی أراک تجوّد بنفسک یا بقیّه جدّی و اُبی و إخوتی»؛ ای یادگار جد و پدر و برادرانم! چشه شده است؟ می‌بینم که نزدیک است قالب تهی کنی.

از مشاهده این منظره دلخراش بی‌تابی مکن. به خدا قسم این (شهادت) عهدی است که خدا با جدّ و پدرت کرده است. خدا از مردمی که ستمکاران، آنان را نمی‌شناسد، ولی در آسمان‌ها معروفند تعهد گرفته است که ایشان این اعضای پاره پاره و جسدهای غرقه به خون را به خاک بسپارند.

«و ینصبون لهذا الطّفّ علماً لقبر أبیک سیّد الشهداء لایدرس أثره و...»؛ در این سرزمین برای قبر پدرت بیرقی برافرازند که اثر آن از بین نخواهد رفت و به آمد و رفت شب و روزها محو نخواهد شد.

پیشوایان و رهبران کفر و پیروان گمراه آنان، برای از بین بردن آن قبر فعالیت‌ها می‌کنند، ولی تلاش آنها جز بر عظمت آن قبر نخواهد افزود.» [۱]

زینب در حوزه فرهنگ و ادب اسلامی

تذکره نویسان و دانشمندان علم رجال، زینب (س) را از راویان و محدثان برجسته جهان اسلام شمرده‌اند. او از شخصیت‌هایی چون: پدرش امیرمؤمنان (ع)، مادرش فاطمه زهرا ع، ام ایمن، ام سلمه افرادی دیگر از صحابه و تابعین نقل روایت کرده است.

همچنین بزرگانی چون امام زین العابدین (ع)، جابر بن عبد الله انصاری، و عبد الله بن عباس روایاتی را از حضرتش گزارش کرده‌اند زینب (س) زنی دانشمند، سخنور، فصیح و بلیغ بود. آنگاه در جمع کوفیان لب به سخن و خطابه گشود گفتند: به خدا از او سخنورتر ندیدیم. گویا از زبان علی (ع) سخن می‌گفت.

او نایب خاص امام حسین (ع) در بیان حلال و حرام الهی بود و آن‌گاه که فرزند برادرش از شدت کسالت توان پاسخ به سؤال کنندگان را نداشت، کلمات زینب (س) حجت شرعی عوام و خواص بود، [۲] تا آن‌جا که امام صادق (ع) برای جواز چاک دادن گریبان در مصیبت فقدان پدر و برادر به فعل و عمل زینب (س) در جریان کربلا استناد می‌فرمایند. [۳]

زینب (س) در زمان حیات پدر بزرگوارش برای زنان کوفه مدرسه ویژه‌ای تشکیل داد و خود، درس تفسیر می‌گفت.

از کلمات «فاضل دربندی» این گونه استفاده می شود که دختر زهرا (س) چون اصحاب خاص امیرمؤمنان (ع) علوم غریبه ای مانند «علم منایا و بلایا» را در خود جای داده بود.

امام سجاد (ع) خطاب به عقیله بنی هاشم، زینب کبری (س) می فرمایند:

«یا عمه أنت بحمدالله عالمه غیر معلّمه، و فهمه غیر مفهّمه؛[۴] عمه جان! تو عالمه ای هستی بدون این که معلم داشته باشی و تو فهمیده ای هستی بی آن که کسی مطالب را به تو فهمانده باشد.»

این بیان امام (ع) مقام علمی آن بانوی بزرگ را تبیین می کند.

زینب در مسند خطابه

پس از شهادت امام حسین (ع) بلافاصله امانت بزرگ پی گیری راهش به دوش زینب کبری (س) گذارده شد و او با سخنان آتشین خود خفتگان را بیدار و یایان و سرکشان را رسوا می کرد.

هنگامی که کاروان اسیران، در آن جوّ پر از ظلم و خفقان به کوفه رسید، زنان و مردان و کودکان کوفه در دو طرف مسیر، صف کشیده و نظاره می کردند. برخی ناراحت و برخی بهت زده و گروهی از شدت تأثر اشک می ریختند. حضرت زینب نگاهی به مردم افکند و با اشاره خواست همه سکوت کنند. آن گاه با شجاعتی بی نظیر و علی وار به سخنرانی ایستاد.

«أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ! أَتَبْكُونَ؟ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةِ وَلَا هِدَاةِ الرَّنَّةِ؛ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا، تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ، أَلَا سَاءَ مَا تَزِرُونَ... أَتَبْكُونَ وَتُنْتَجِبُونَ؟ أَيْ وَاللَّهِ فَبَكُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا. فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا بَعْدَ أَنْ قَتَلْتُمْ سَلِيلَ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدَنِ الرَّسَالَةِ وَمَدَارِ حُجَّتِكُمْ وَمَنَارَ مَحَجَّتِكُمْ وَسَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. لَقَدْ أَتَيْتُمْ بِهَا خِرْقَاءَ شَوَاهَا!

أَتَعْجَبُونَ لَوْ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا! أَلَسَاءَ مَا سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَدْرُونَ أَيْ كَبِدَ فَرِيْتُمْ، وَ أَيْ دَمٍ سَفَكْتُمْ، وَ أَيْ كَرِيمَةٍ أَبْرَزْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا. تَكَاذُ لِسَمَوَاتٍ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا!

هان، ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و فریب! گریه می کنید؟! ای کاش هیچ گاه اشک چشمهایتان تمام نشود و هرگز ناله هایتان خاموش نگردد. همانا مثل شما مثل زنی است که رشته خویش را پس از خوب بافتن، پنبه نماید. شما سوگندهای خود را دست آویز فساد، در میان خویش قرار دادید.

هان! آگاه باشید! چه بد است آن بار گناهی که بر دوش گرفته اید.

آری! به خدا قسم بسیار گریه کنید و اندک بخندید، زیرا هم آغوش ننگ و عار شدید، ننگی که هیچ گاه لکه آن از دامن خود نتوانید شست و چگونه می توانید این ننگ را بشویید که نواده خاتم پیامبران و معدن رسالت را کشتید در حالی که او مرجع رفع اختلافات و راهنمای زندگیتان بود و سرور و سالار جوانان اهل بهشت. گناهی بس بزرگ و کاری بسیار شوم مرتکب شده اید.

آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون ببارد؟ آگاه باشید که چه بد و زشت بود آنچه نفستان به شما فرمان داد که هم خدا را بر شما خشمگین نمود و هم در عذاب جاودانه خواهید بود.

آیا می دانید که کدام جگری را شکافتید؟ و چه خونی را ریختید؟ و کدام پرده نشینانی را از پرده بیرون کشیدید؟ کاری بس زشت و منکر مرتکب شدید که نزدیک است آسمان ها از هول آن فرو ریزند و زمین بشکافد و کوه ها از هم متلاشی گردند.»

زینب در کاخ ستم

حضرت زینب (س) نه تنها با مردم کوفه سخن گفت و آنان را بر آن کار زتشی که مرتکب شده بودند ملامت و عتاب کرد که در دار الاماره «ابن زیاد» نیز چنان نیرومندان ایستاد و سخن پرخاشگرانه گفت و آن پلید را که سرمست از پیروزی (پنداری) بود، حقیر و کوچک شمرد که توان سخن گفتن را از او گرفت.

ابن زیاد برای این که زینب کبری (س) را کوچک بشمرد، رو به آن حضرت کرده گفت: خدای را شکر که شما را رسوا نمود و مردان شما را کشت و وحی و اخبارتان را دروغ گردانید!!

زینب (س) این مرد آفرین روزگار، بی آن که هیبت مجلس در روح بلندش کوچکترین تأثیری گذارد، با نگاهی تحقیرآمیز، در پاسخ فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيراً. إِنَّمَا يُفْتَضَحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا. ثَكَلْتِكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَه»؛ حمد و سپاس خدای را که ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و از رجس و پلیدی و آلودگی، پاک و مبرا ساخت و همانا شخص تبه کار رسوا می شود و بدکار دروغ می گوید و او غیر از ما است. مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند مرجانه!»

عبید الله در حالی که از خشم، رگ های گردنش پر از خون شده بود، با مسخره گفت: چگونه دیدی کار خدا را درباره برادرت و خاندانت؟

زینب (س) با همان بی اعتنائی فرمود:

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً. أُولَئِكَ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَخْتَصِمُونَ عِنْدَهُ فَأَنْظِرْ لِمَنْ الْفَلَجُ يَا ابْنَ مَرْجَانَه»؛ هر چه دیدم (چون در راه خدا بود) زیبایی و خیر بوده

است. آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آن ها نوشته بود و از این روی - مردانه - به قتلگاه خویش شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را در یک جا جمع کند و در پیشگاه او محاکمه شوید تا معلوم شود حق با کیست ای پسر مرجانه!»

زینب (س) در شام

زینب (س) پس از ورود به شام و حضور در مجلس یزید با سخنان علی گونه اش چنان یزید را رسوا کرد و او را به گریه واداشت که توان پاسخگویی از او سلب شد.

زینب در مجلس شام خطاب به یزید کرده و فرمود: «افسوس که ناچار به گفتگو با تو هستم و گرنه من تو را کوچکتر و حقیرتر از این می دانم که با تو سخن گویم... قسم به خدا که جز از خدا ترسی ندارم و جز به او نزد کسی شکایت نمی برم... هر مکر و خدعه ای داری به کار گیر و هر تلاشی داری بکن و هر چه می توانی با ما دشمنی نما، ولی بدان، به خدا سوگند نمی توانی یاد ما را محو کنی و ذکر اهل بیت را از بین ببری.

آن گاه سخنانی کوتاه ردّ و بدل می شود و پس از این که تمام حضاران با شگفتی و تعجب، این همه شجاعت را ملاحظه می کنند حضرت زینب (س) خطبه اش را شروع می کند که بخش هایی از آن را نقل می کنیم:

«ای یزید! آیا پنداشتی که چون بر ما سخت گرفتی و اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ نمودی و ما را مانند اسیران به این طرف و آن طرف کشاندی، اکنون ما در نزد خدا خوار گشته ایم و یا ترا در نزد او قرب و منزلتی است؟!... بدان که اگر خدا به تو مهلتی داده است، برای این است که می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرَ لَانْفُسِهِمْ، إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ [۵] کافران هرگز نپندارند که اگر به آن ها مهلتی دادیم به سود آنان است، چرا که ما به آن ها مهلت می دهیم تا بیشتر گناه کنند و از آن پس عذابی خوار کننده، برایشان خواهد بود.

آیا این عدالت است، ای فرزند آزادشدگان! که دختران و کنیزان خود را در پس پرده نگاهداری و دختران رسول خدا را مانند اسیران به هر سو بگردانی؟!...

آیا باز آرزو می کنی که ای کاش پیرمردان، که در بدر کشته شدند، امروز را شاهد بودند؟! بی آن که خود را گنهکار بشمارى و یا گناهت را سنگین بدانی...

ای یزید! به خدا سوگند تو جز پوست خود نشکافتی و جز گوشت بدن خود قطع نکردی و خواه ناخواه به زودی نزد رسول خدا (ص) بازخواهی گشت و اهل بیت علیهم السلام و پاره های تنش را نزد او در «حظیره القدس» خواهی یافت؛ همان روز که خداوند پراکندگی آنان را به اجتماع مبدّل گرداند. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ

قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» [۶]! هرگز نپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می یابند.

و به زودی تو و آن کس که ترا به این مقام رساند و بر گردن مؤمنان مسلط کرد، خواهید دانست کدام یک از ما بدکارتر و از نظر نیرو، ضعیف تریم؛ در آن روزی که داور خداست و دشمن طرف مقابل تو، جدّ ماست و اعضای بدنت علیه تو گواهی خواهند داد... در آن هنگام که تو جز به اعمالی که از پیش فرستاده ای دست رسی نخواهی داشت. به پسر مرجانه پناه می بری و او نیز به تو پناه می برد، در حالی که ناتوانی و پریشانی خود و همکاران و یارانت را در برابر میزان عدل الهی خواهی دید آن گاه در می یابی که بهترین توشه ای که برای خویشتن انداخته ای، کشتن ذریّه محمّد (ص) می باشد!!»

یزید از شنیدن این سخنان که چون نیزه ای بر قلبش وارد شده بود، از وحشت و تأثر، بر خود می لرزید و توانایی پاسخ گفتن نداشت. ناچار روی را از زینب (س) بگردانید. پس از چندی که حضرت سجاد (ع) نیز سخنانی به او فرمود، شروع کرد ناسزا و لعنت بر ابن مرجانه فرستادن، تا این که شاید خود را از آن مهلکه نجات دهد! سپس دستور داد تا اهل بیت را با کمال احترام! به مدینه برگردانند.

این بود بخشی از زندگی سراسر الگوی زینب کبری (س) که می تواند سرمشق زندگی برای تمامی زنان در سختی ها و مشکلات باشد.